



سال نهم / زمستان ۱۳۹۹

فصل اول^۱: چرخش منبع^۲ (رویکردی اجتماعی - فرهنگی به منبع‌ها)^۳

• آرمین امیر^۴

• سحر فائق^۵

DOR: 20.1001.1.38552322.1399.9.37.8.8

چکیده

مطالعات فرهنگی، تاکنون نتوانسته مفهومی از منبع‌ها را بسط دهد که در تحلیل ابعاد فرهنگی زندگی در طول زمان و فضا به کار آید. مطالعات فرهنگی تاکنون به مفهومی از منبع‌ها نپرداخته است که ابعاد فرهنگی زندگی را در تقاطع زمان و فضا تحلیل کند. کاربرد کلمه «منبع‌ها»، همچنان به‌شدت ریشه در رهیافت‌های اقتصادی دارد. منبع‌ها، به‌عنوان محصولات طبیعی، ابزار تولید، نشانه‌های ثروت یا اشکال معیشت شناخته می‌شوند. ما [در این نوشتار] درباره چرخش منبع در مطالعات فرهنگی استدلال می‌کنیم که با گسترش مفهوم منبع‌ها، به‌عنوان مقوله‌ای تحلیلی، ابعاد ناملموس پوشش داده می‌شود، در این راه نگاه سازه‌گرا را جایگزین نگاه ذات‌گرا می‌کنیم، و تحلیل را از کنشگران فردی به‌سوی مناسبات، شبکه‌ها، نهادها و نظام‌های فراگیرتر تغییر می‌دهیم.

واژگان کلیدی: منبع‌ها^۶، چرخش فرهنگی^۷، فرهنگ‌ها^۸، مادیت^۹

۱ فصل اول کتاب "فرهنگ‌منبع‌ها؛ پویایی‌های اجتماعی - فرهنگی و استفاده از منبع‌ها: نظریه‌ها، روش‌ها، رویکردها (۲۰۱۷)، تحت عنوان "چرخش منبع (رویکردی اجتماعی - فرهنگی به منبع‌ها) با تأیید و کسب اجازه از نویسنده اول مقاله (پروفسور رولند هاردنبرگ)، ترجمه شد.

2 Resource Turn

3 The 'Resource Turn' A Sociocultural Perspective on Resources

۴ استادیار مطالعات فرهنگی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده مسئول:

armin.amir@atu.ac.ir

۵ استادیار گروه مدیریت، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران. S.faeghi@khuisf.ac.ir

6 resources

7 cultural turn

8 cultures

9 materiality

۱. مقدمه

منبع‌ها چیستند؟ در گفتار روزمره، منبع‌ها معمولاً مواد خامی تلقی می‌شوند که برای تولید صنعتی یا برآوردن نیازهای انسانی لازمند. این دیدگاه، که در استدلال اقتصادی ریشه دارد، مبنای تعاریف رایج از اصطلاح «منبع» در واژه‌نامه‌هایی مانند واژه‌نامه انگلیسی کالینز نیز هست: «۱. قابلیت، مهارت، و ابتکار، [...] ۲. (معمولاً جمع) نوعی ثروت اقتصادی، به‌ویژه متعلق به یک کشور (از نوع معدن، زمین، کار، غیره) یا شرکت تجاری. ۳. نوعی ذخیره یا منبع کمک و حمایت؛ آن چیزی که برای مواقع نیاز ذخیره شده است» (سین‌کِلر^۱، ۱۹۹۵: ۱۳۱۹).

اقتصاددانان، رهیافت‌های متمایزی را وضع کرده و منبع‌ها را با رویکردهای متنوعی مطالعه می‌کنند. مولر-کریست^۲ تعاریف مختلف «منبع‌ها» را بر اساس نظریه تولید (نظریه داده-تبدیل-ستاده)، بر اساس نظریه رقابت، (دیدگاه منبع‌محور)، و بر اساس نظریه نظام (پیوستار ابزار-هدف) متمایز می‌کند. بر اساس تعریف نخست، منبع‌ها، همان عوامل تولید هستند؛ بر اساس تعریف دوم، منبع‌ها الزام‌های سازمانی برای موفقیت اقتصادی هستند؛ و بر اساس تعریف سوم، منبع‌ها شامل ابزارهای متفاوتی هستند که برای نگهداشت نظام‌ها به کار می‌روند (مولر-کریست، ۲۰۱۱: ۱۷-۱۶۷). در این رهیافت، تمایز بین منبع‌ها ملموس (زمین، ابزارها، سرمایه) و ناملموس (دانش، روابط، ساختارها) بنیادی است (استوربرگ^۳، ۲۰۰۲: ۴۶۹). در سال‌های اخیر، مطالعات اقتصادی بر منبع‌ها ناملموس متمرکز شده‌اند (مانند مولداش^۴، ۲۰۰۷) و تمایل دارند تعریف منبع‌ها را گسترش دهند. در جامعه‌شناسی نیز، «گیدنز^۵» منبع‌ها اقتداری را از منبع‌ها تخصیصی متمایز می‌کند که از طرفی به-منزله ابزارها و قابلیت‌های تسلط بر دیگران و کنترل آن‌ها است و از سوی دیگر، راه دسترسی به جنبه‌های ملموس حیات بشری به شمار می‌رود (گیدنز، ۱۹۸۴: ۲۵۸). بوردیو، درک جامع‌تری از منبع‌ها دارد. او سوای سرمایه اقتصادی به سرمایه فرهنگی، همچون توانایی‌های به‌هم پیوسته، و عناوین یا جنبه‌هایی مبتنی بر سرمایه اجتماعی اشاره کرده و آن‌ها را چنین تعریف می‌کند: «مجموع منبع‌های که فرد به‌واسطه مزیت دارا بودن شبکه‌ی بادوامی از روابط آشنایی و شناخت متقابل کمابیش نهادینه‌شده، از آن‌ها برخوردار می‌شود» (بوردیو/وکانت^۶، ۱۹۹۲: ۱۱۹).

برخی مردم‌شناسان، منبع‌ها را ابزارهایی تعریف می‌کنند که تسهیل‌کننده فعالیت‌های ضروری برای کردارهای اجتماعی، از جمله فرایندهای شمول و طرد، هستند (مانند شلی^۷، ۲۰۰۶). روان‌شناسان نیز تعریف منبع‌ها را به فراسوی زمینه‌های اقتصادی گسترش داده‌اند. روان‌شناسی کار، منبع‌ها زمانی را از منبع‌ها مالی و کنترلی، تفکیک می‌کند که البته هر سه مورد درون زمینه‌های اجتماعی جای دارند (گرین‌بلت^۸، ۲۰۰۲: ۱۷۹).

بحث از مفهوم منبع‌ها در موضوعات مربوط به حقوق بشر کمتر مورد بررسی قرار گرفته است، البته اخیراً علاقه رو به رشدی به «منبع‌ها فرهنگی» مشاهده شده که به‌ویژه متأثر از معاهده‌های یونسکو درباره «میراث جهانی» و «میراث فرهنگی ناملموس» بوده است، این ایده‌ها عمدتاً ریشه در مفاهیم مدرنیته غرب دارند (بندیکس^۹ و دیگران، ۲۰۰۷: ۹).

1 sinclair

2 Müller-Christ

3 Storberg

4 Mohldaschl

5 Giddens

6 Bourdieu/Waquant

7 Schlee

8 Greenblatt

9 Bendix

در این متون، به‌ندرت گفتاری درباره مفهوم «منبع‌ها» از منظر اجتماعی-فرهنگی به چشم می‌خورد. در مطالعه جامع «نظریه فرهنگی؛ مفاهیم کلیدی»^۱ (ادگار/سجویک^۲، ۲۰۰۲)، در کتاب بیش از ۱۵۰۰ صفحه‌ای مطالعات فرهنگی^۳ (یاگر/لیبش^۴، ۲۰۰۴)، و در کتاب پر استفاده «مقدمه‌ای بر دیرینه‌شناسی»^۵ (گرین/مور^۶، ۲۰۱۰) که اکنون چاپ پنجم آن منتشر شده است، هیچ بند جداگانه‌ای درباره منبع‌ها وجود ندارد.

مجموعه‌های جامعی مثل «دایره المعارف مردم‌شناسی اجتماعی و فرهنگی»^۷ بارنارد و اسپنسر^۸ (۱۹۹۶)، «دانشنامه آشوری و خاور نزدیک»^۹ که تا امروز ۱۳ جلد دارد، یا مجموعه به‌تازگی تکمیل شده ۳۵ جلدی دانش‌نامه دوران باستان آلمان^{۱۰}، هیچ‌یک مدخلی درباره منبع‌ها ندارند. کتاب‌های درسی، به‌عنوان مثال اطلس مردم‌شناسی^{۱۱} DTV، منبع‌ها را به‌شکل همیشگی و ذیل سرفصل‌های «محیط و سازگاری» و «اقتصاد» تشریح می‌کنند (هالر^{۱۲}، ۲۰۰۵: ۱۳۵ و ۱۵۶).

در «چرخش‌های فرهنگی - جهت‌گیری مجدد در مطالعات فرهنگی»^{۱۳}، نوشته باکمن-مدیک^{۱۴} (۲۰۰۶)، انواع «چرخش‌ها» یا تغییرات مربوط به موضوعات مختلف مستند شده‌اند، اما هیچ توضیحی در مورد «منبع‌ها» نیست.

۲. چرخش منبع

تغییرات مفهومی لازم، برای «چرخش منبع» کدامند؟

نخست، بایستی از پیشرفت‌های علوم اقتصادی و اجتماعی بهره ببریم و ایده منبع‌ها را به‌نحوی بسط دهیم که بُعد ناملموس را پوشش دهد.

دوم، باید رویکرد ذات‌گرایانه به منبع‌ها را با رویکردی برساخت‌گرا جایگزین کنیم؛ و این بدان معناست که نمی‌توان چیزی را «بالتبع» منبع محسوب کرد، بلکه این تلقی از خلال مکان یا معنای آن چیز در زمینه‌ای خاص شکل می‌گیرد. منبع، یک شیء یا ماده نیست، بلکه ابزاری مرتبط با افکار و کردارهای فرهنگی مشخص است.

سوم، منبع‌ها نه‌تنها برای بقای افراد بلکه برای ظهور و تداوم و تغییر شکل کنشگران (افراد و گروه‌ها) و نیز روابط، شبکه‌ها، نهادها و نظام‌های مربوط به آن‌ها اهمیت دارند.

چهارم، بایستی احتمال وقوع و تنوع‌پذیری پدیده‌های اجتماعی-فرهنگی را در نظر گرفت. فرهنگ را نمی‌توان به‌ضرورت نیازهای خاص تقلیل داد، بلکه باید آن را طیفی از قابلیت‌های بالقوه، تنوعی از باورها، و آشکالی از سازمان و کردارها دانست. منبع‌ها و محیط اجتماعی اطراف آن‌ها تحت تأثیر پیچیدگی فرهنگی قرار می‌گیرند که شامل مواد خام و محصولات طبیعی‌اند (مثل آب، چوب، زمین، غذا) که برای بقای انسان ضروری هستند و درعین‌حال همواره به‌شکلی فرهنگی تعریف می‌شوند.

1 Cultural Theory – The Key Concepts

2 Edgar/Sedgwick

3 Handbuch der Kulturwissenschaften

4 Jaeger/Liebsch

5 Archaeology – An Introduction

6 Green/Moore

7 Encyclopedia of Social and Cultural Anthropology

8 Barnard/Spencer

9 Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie

10 Reallexikon der Germanischen Altertumskunde

11 DTV-Atlas zur Ethnologie

12 Haller

13 Cultural Turns – Neuorientierungen in den Kulturwissenschaften

14 Bachmann-Medick

بر اساس این چهار نکته، تعریفی عملی از منبع‌ها ارائه می‌دهیم: «منبع‌ها؛ ابزار خلق، حفظ و تغییر روابط و واحدها و هویت‌های اجتماعی درون چارچوب افکار و کردارهای فرهنگی هستند»^۱.

۱) منبع‌ها مقوله‌ای تحلیلی هستند.

ما با بررسی دوره‌ها و مناطق مختلف، این پرسش را پیش می‌نهیم که دیگران چگونه منبع‌ها را فهم و مقوله‌بندی می‌کنند یا می‌کردند. این پرسش، نشان می‌دهد که منبع‌ها، نه یک ابژه ثابت^۲ برای تحقیق بلکه مقوله‌ای تحلیلی هستند که برای بررسی پدیده‌هایی قابل به‌کارگیری‌اند که نورخان‌تر در این میدان معنایی وجود نداشتند.

این «انتقال از یک موضوع {امر مادی} به یک مقوله‌ی تحلیلی»، به گفتهٔ بکمن-مدیک، همراه با تغییری قطعی در سطح مقوله‌ای یا حتی جهشی مفهومی است» (بکمن-مدیک، ۲۰۰۶: ۲۶). حال پرسش این است: کدام کردارهای فرهنگی و اجتماعی، امری را تبدیل به یک منبع می‌کنند؟

۲) تغییر شکل منبع‌ها

منبع‌ها مبتنی بر نوعی علقه^۳ فرهنگی هستند. بنابراین، پرسش «چه چیز منبع است» قویاً وابسته به زمینه‌ی فرهنگی شامل کردارها و تفاسیر کنشگران اجتماعی- است. این زمینه، هم به‌واسطهٔ تغییر ارزش‌ها و افکار و هم به‌واسطهٔ ظهور کردارهای جدید و تماس‌های اجتماعی جدید تغییر می‌کند. همان‌طور که نیمان می‌گوید، مفهوم «منبع»، «به‌خاطر تغییرات مداوم اجتماعی، فرهنگی، فناوری، و اقتصادی در زمان نیز متغیر است. کنشگر فردی نیز بایستی دائماً منبع‌ها را بازتعریف کند» (نیمان^۴، ۲۰۰۶: ۹).

۳) مجموعه منبع‌ها

منبع‌ها جدا از هم (یا مجزا) نیستند بلکه در ترکیب با منبع‌ها دیگر و به شکل مجموعه منبع وجود دارند که شامل: ترکیبی از اشیاء، افراد، دانش‌ها و کردارهاست. یک منبع مشخص برای حفظ، توزیع و استفاده، نیازمند دیگر منبع‌ها است. مجموعه‌منبع‌ها، تاریخ مشخص ظهور و انتشار دارند، بر هم تأثیر می‌گذارند و در رابطه با یکدیگر ارزیابی می‌شوند یا در سلسله مراتب جای می‌گیرند. برداشت ما از مجموعه‌منبع‌ها، ارتباط نزدیکی با مفهوم «بنیان»^۵ گودمن^۶ دارد: «بنیان به شکلی محلی و تاریخی شکل می‌گیرد و متشکل از موجودیت‌هایی است که مردم انتخاب می‌کنند، می‌سازند، تخصیص می‌دهند و استفاده می‌کنند. برای یک کشاورز در مناطق روستایی آمریکای لاتین، خانه و زمین و محصول‌اش بنیان است؛ بنیان دانشگاه کتابخانه و آزمایشگاه‌ها، دفاتر، سامانه‌های ارتباطی و مفاهیمی است که محققان را به هم متصل می‌کند...» (گودمن، ۲۰۰۵، ۹۷).

۴) منبع‌ها و ذخایر

کلمهٔ resource از واژهٔ لاتین surgere (به معنی بیرون ریختن از درون چیزی) مشتق شده است. این واژه چیزی را توصیف می‌کند که - فارغ از استفاده‌اش - از منبعی طبیعی تغذیه می‌کند، و آن منبع

۱ تأکید از متن اصلی است.

2 Fixed

3 Interest

4 Niemann

5 Base

6 Gudeman

طبیعی به‌نوعی رو به پایان است (نیمان، ۲۰۰۶، ۷). در علوم زمین و اقتصاد، این برداشت منجر به تمرکز بر موضوعات مربوط به «منبع‌ها طبیعی تجدیدناپذیر» (مثل نفت یا ذغال‌سنگ) شد. اصطلاحاتی چون «پتانسیل طبیعت» یا «پتانسیل منطقه فیزیکی»، برای توصیف کل ظرفیت یک منطقه جغرافیایی استفاده می‌شوند (بارش/برگر^۱، ۱۹۹۶). برای بیان اینکه پتانسیل یک منطقه تأیید شده و با ابزارهای فنی مشخصی قابل بهره‌برداری است، از اصطلاح «ذخیره^۲» استفاده می‌شود (واکر/بلنک^۳، ۱۹۹۳، ۳f). در این معنا، منبع‌ها «کل مواد خام موجود روی زمین هستند که مورد توجه جامعه انسانی است» (نیمان، ۲۰۰۶، ۱۱).

این تعاریف، در رویکرد مطالعات فرهنگی کاربرست محدودتری دارند، زیرا از یک منظر اجتماعی فرهنگی، منبع‌ها لزوماً از طبیعت برگرفته نمی‌شوند و نمی‌توان آن‌ها را به کارکرد اقتصادی‌شان فروکاست.

برخلاف تعریف منبع‌ها در علوم زمین یا اقتصاد، منبع‌ها برای مطالعات فرهنگی فقط یک ظرفیت موجود در طبیعت نیستند بلکه به‌واسطه مفاهیم فرهنگی تعریف و با کنش‌های متمایز فرهنگی همراه می‌شوند. بنابراین تمرکز مطالعه بایستی بر منبع‌ها یا مجموعه‌منبع‌های باشد که برای روابط، واحدها و هویت‌های اجتماعی اهمیت اساسی دارند. بدین ترتیب واژه «ذخیره» نیز معنای تازه‌ای در این زمینه مطالعات فرهنگی پیدا می‌کند. این واژه، دیگر فقط منبع‌های را که (هنوز) از نظر اقتصادی مورد بهره‌برداری قرار نگرفته‌اند، توصیف نمی‌کند، بلکه مؤلفه‌های یک فرهنگ محلی، مثلاً شبکه‌های خاص یا کردارهای مذهبی را توصیف می‌کند که می‌توانند در مواقع ضروری یا شرایط ابهام‌آمیز مورد استفاده قرار گیرند. یا به بیان پریسینگ^۴: «نظریه ذخایر با جهت عام پژوهش‌های حوزه جهانی‌شدن، که مدعی پسرقت فرهنگ‌های محلی در هنگام تصادم فرهنگ‌ها (ی اصلی) هستند، مخالفت می‌کند. تشخیص این نظریه آن است که به‌رغم همه تأثیرات جهانی‌شدن و ادغام در زمینه‌ای جهانی، فراخوانی برای دارایی‌های فرهنگی ملموس و غیرملموس وجود دارد (پریسینگ، ۲۰۰۹: ۶۹).

این تعریف از ذخایر، علاوه بر مورد جهانی‌شدن، می‌تواند به‌طور عام در تحقیقات مشارکتی^۵ متمرکز بر مواردی چون حاکمیت بیگانگان بر یک سرزمین، مثل استعمار، و دیگر موارد استفاده شود.

۵) روابط و کنشگران اجتماعی

از دیدگاهی زیست‌شناختی، منبع‌ها، ضروریات زندگی انسانی را تأمین می‌کنند. منبع‌ها «برای ادامه عملکردهای حیاتی، رشد و تولید مثل موجودات، مورد نیاز است» (هرتلر/کارل^۶، ۲۰۰۶: ۲۱). اما مطالعات ما بر منبع‌های تمرکز می‌کند که ارتباط اصلی‌شان نه با بدن موجود زنده که با همه جنبه‌های اجتماعی زندگی اوست. به‌عنوان مثال، مردم‌شناسان مکرراً جوامعی را توصیف می‌کنند که کنشگران اجتماعی آن‌ها، هم انسان و هم غیرانسان هستند.

لاتور^۷ (۲۰۰۸) اشاره کرده که جدایش میان طبیعت و فرهنگ تصنعی و غالباً در سطح ایدئولوژیک است درحالی‌که در عمل به آن توجهی نمی‌شود. او بر این نکته تأکید می‌کند که اشیاء

1 Barsch/Bürger

2 Reserve

3 Wacker/Blank

4 Preissing

5 Collaborative Research Center

6 Hertler/Karl

7 Latour

نیز «صدادار» هستند و عاملیت و بازنمایی مخصوص به خودشان را دارند، بنابراین او حامی نوعی «مردم‌شناسی متقارن^۱» است.

اینگولد^۲ نیز، بر اساس مطالعات قوم نگارانه، علیه جدایی هستی شناختی انسان و طبیعت موضع می‌گیرد. به باور او، میدان موضوعات اجتماعی صرفاً روابط بین کنشگران انسانی را پوشش نمی‌دهد، بلکه روابط بین انسان و حیوانات، گیاهان، پیشینیان، خدایان و دیگر هستی‌هایی که عاملیت اجتماعی به آن‌ها نسبت داده می‌شود را نیز در برمی‌گیرد (اینگولد، ۲۰۰۰: ۴۶).

۶) واحدهای اجتماعی

با مطالعه اثر گودمن^۳ (۲۰۰۱: ۲۵؛ ۲۰۱۲، 63f) می‌توانیم واحدهای اجتماعی را که این روابط، در وسیع‌ترین شکل، درون آن‌ها عمل می‌کنند و قابل تصورند درک کنیم.

اگر تفاوت‌های بین ماده [وجه مادی یا جنس] منبع و سنت‌های معرفت‌شناختی رشته‌های علمی مختلف در نظر گرفته شود، جدایش مفهومی قطعی بین اجتماع و جامعه برای مطالعات بین‌رشته‌ای عملی نیست. برای تسهیل مقایسه بین‌رشته‌ای، اصطلاحات «اجتماع» و «جامعه» به شیوه‌های غیرضروری^۴ به کار می‌روند. این دو اصطلاح، نشان‌دهنده تعدادی از تمایزهای اجتماعی ممکن هستند که احتمالاً برای مقایسه مذکور اهمیت دارند. این تمایزها می‌توانند، به‌عنوان مثال، شامل تمایزهای بین همگن و ناهمگن، واقعی و خیالی، موقعیت انتسابی یا اکتسابی، محدودیت‌های قلمرویی و شبکه‌های فرامحلی، و همچنین شامل هویت گروهی متمایز و هویت‌های فردی به لحاظ مفهومی مبهم باشد.

جمع‌بندی ما این است که با احتساب «چرخش منبع»، تعریف عملی منبع‌ها که پیش‌تر گفته شد را می‌توان چنین گسترش داد: «منبع‌ها» را می‌توان به‌منزله مقوله‌ای برای تحلیل فهم کرد، که با استفاده از نوعی رویکرد مقایسه‌ای در خدمت گسترش افق معنایی این اصطلاح [«منبع‌ها»] است. منبع‌ها عموماً به‌مثابه ابزارهایی برای خلق، حفظ و تغییر روابط و واحدها و هویت‌های اجتماعی درون چارچوب افکار و کردارهای فرهنگی فهم می‌شوند. مفروض است که منبع‌ها هم به لحاظ فرهنگی، و هم از نظر زمانی، متغیّرند و تحت تأثیر تغییرات تاریخی قرار می‌گیرند. منبع‌ها اغلب در قالب مجموعه‌منبع‌ها پدیدار می‌شوند که هریک تاریخ پیدایش و توزیع خاص خود را دارد. این مجموعه‌ها، به دیگر مجموعه‌منبع‌ها نیز اشاره دارند و در رابطه باهم، ارزیابی و رتبه‌بندی می‌شوند. بر اساس این مفروض بنیادین که منبع‌ها (و مجموعه‌منبع‌ها) مبتنی بر تمایلات فرهنگی شکل گرفته‌اند، با کردارهای آموخته شده هماهنگ‌اند و ربط [مناسبت یا اهمیت] اجتماعی دارند، می‌توان منبع‌ها (و مجموعه‌منبع‌های) را که مورد استفاده‌اند و اهمیت عملی دارند، مطالعه کرد. استفاده از مفهوم منبع‌ها، متضمن کنش‌های کنشگران اجتماعی است، و این نکته را نیز در برمی‌گیرد که برخی جوامع هستی‌های غیرانسانی چون حیوانات، گیاهان، اجداد یا خدایان را نیز کنشگرانی با اهمیت اجتماعی می‌دانند. این کنشگران را می‌توان به واحدهای اجتماعی بسیار متفاوتی منتسب کرد که به‌واسطه مقولاتی چون همگن یا ناهمگن، واقعی یا خیالی، انتسابی یا اکتسابی، و به لحاظ قلمرویی و اجتماعی محدود یا نامحدود، قابل تمایز هستند.

1 Symmetric anthropology

2 Ingold

3 Gudeman

4 Polythetic

۳. فرهنگ‌ها

فرهنگ یکی از اصلی‌ترین و نیز بحث‌برانگیزترین مفاهیم در مطالعات فرهنگی است. این مفهوم که توسط مردم و دانشگاهیان در معنایی بسیار وسیع استفاده می‌شود، گاهی به هنرها، گاه به خصلت‌های پایدار مردمی با ریشه‌های مشترک، یا به رسوم و سنت‌ها و باورهای مشترک جوامع مشخص اشاره دارد (بیر،^۱ ۲۰۱۲: ۵۴f). وقتی بحث در مورد «چرخش منبع» است، مرتبط‌ترین تعریف فرهنگ این است: فرهنگ به‌مثابه مفهومی علمی (همان: ۵۵) که گشاینده چشم‌اندازها و شیوه‌های مشخص تفسیر مرتبط با منبع‌ها است.

اخیراً مقالات و کتاب‌هایی منتشر شده‌اند که تعاریف مختلف فرهنگ و مباحث انتقادی درباره مفاهیم مربوط به فرهنگ را مرور کرده‌اند (به‌عنوان مثال بیر ۲۰۱۲؛ برنیک،^۲ ۱۹۹۷؛ بردر،^۳ ۲۰۰۱؛ ادگار/سدویک،^۴ ۲۰۰۲؛ فرولیش،^۵ ۲۰۰۰؛ هممل،^۶ ۲۰۰۷؛ رکویتز،^۷ ۲۰۰۴).

به‌طور خاص، تلاش برای دسته‌بندی مفاهیم مختلف مربوط به فرهنگ سودمند است. به‌عنوان مثال رکویتز بین مفاهیم فرهنگی «هنجاری، کاملاً جهت‌دار، مبتنی بر نظریه تمایز، یا معنا محور» تمایز قائل می‌شود (رکویتز، ۲۰۰۴: ۳). رویکردهای فرهنگی هم به رویکردهایی تقسیم می‌شوند که بر ساختارها، سوژه‌ها، گفتمان‌ها، یا کردارها به‌عنوان هسته فرهنگ تمرکز می‌کنند (همان: ۱۹-۱۴). بتینا بیر^۸ نیز به مفاهیم و چشم‌اندازهای مختلف در بحث فرهنگ اشاره می‌کند و بین مفاهیم فکری (یا ذهنی) و مادی تمایز می‌گذارد. او همچنین به ترکیبات این رویکردها اشاره می‌کند (بیر، ۲۰۱۲: ۶۲-۶۰). دسته‌بندی که هالر^۹ (۲۰۰۵: ۳۱-۳۷) از رویکردها به فرهنگ ارائه می‌دهد از دو مورد قبلی جامع‌تر است. او ۹ زوج مخالف یا «نمونه آرمانی» را شناسایی می‌کند. برای تسهیل استفاده از دیدگاه‌های مختلف در گفتمان بین‌رشته‌ای خودمان، ضروری است تکثر چشم‌اندازها را بپذیریم. از سوی دیگر، اتخاذ نوعی رویکرد نیز ضروری است زیرا تعریفی که پیش‌تر از منبع‌ها ارائه کردیم، مستلزم مفروضاتی درباره فرهنگ است.

مفروضات اصلی نهفته در این مفاهیم چه هستند؟ به نظر می‌رسد گفتمان تفسیری یا معنا محور تعریف فرهنگ مناسبت خاصی با تحلیل جنبه‌های فرهنگی منبع‌ها داشته باشد. طبق این دیدگاه، انسان در طول تاریخ همیشه درون دنیایی از معانی می‌زیسته است (گیرتز،^{۱۰} ۱۹۷۳) که از طریق زبان، دانش، اشیاء، بدن‌ها، نمادها و نیز از طریق تنوع گسترده‌ای از کردارها و نمایش دادن‌ها بیان می‌شده است (رکویتز، ۲۰۰۴: ۷). معناها متشکل از افکار و کردارها هستند. معناها آموخته می‌شوند و به شیوه‌های متفاوتی به اشتراک گذاشته و به عمل درمی‌آیند. این دنیای معنا آشوبناک نیست، بلکه منظم و قاعده‌مند یا به عبارتی دارای پیوند درونی نظام‌مند است که نهایتاً به یک «کل کمابیش ساختاریافته» (بیر، ۲۰۱۲: ۵۶) یا یک «کل معنادار» (رکویتز، ۲۰۰۴: ۷) منتج شود که تحت تأثیر

1 Beer

2 Bernbeck

3 Brather

4 Edgar/Sedwick

5 Fröhlich

6 Hammel

7 Reckwitz

8 Bettina Beer

9 Haller

10 Geertz

تغییرات و فرایندهایی است که از تعامل کنشگران ناشی می‌شود (هالر، ۲۰۰۵: ۳۱). مفروض مشروط^۱ بودن این دنیاهای ساختاریافته معنا، حائز اهمیت است. همان‌طور که رکویتز می‌گوید: نکته مهم این است که همه مجموعه‌های کردار در گذشته و حال تنها توسط افق‌های دلالت و رمزگان‌های معنایی بسیار مشخص و مربوط به خودشان مشروط و بنابراین «هنجارین^۲» و «معقول^۳» می‌شوند، و حتی «ضروری^۴» یا «طبیعی^۵» به نظر می‌رسند (رکویتز، ۲۰۰۴: ۸). بر اساس فرض اساسی مشروط بودن فرهنگی، اصطلاح «فرهنگ» همیشه باید به شکل جمع استفاده شود.

بر اساس این ملاحظات، می‌توان از این تعریف تجربی استفاده کرد: فرهنگ‌ها نظام‌های متضاد معنایی هستند که به شیوه‌های متنوعی آموخته می‌شوند، به اشتراک گذاشته می‌شوند، در مورد آن‌ها تبادل نظر صورت می‌گیرد، و از خلال زبان، نوشتار، متون، دانش، اشیاء، بدن‌ها، نهادها، نمادها و تنوع گسترده‌ای از کنش‌ها به شکلی تجربی بیان می‌شوند.

برای کاربست این تعریف در محیط بین‌رشته‌ای علوم فرهنگی، نیاز به اضافه کردن پاره‌ای توضیحات است:

(۱) مادیت

بسیاری از مطالعات منبع‌ها در مطالعات کلاسیک و کهن و در انسان‌شناسی فرهنگی، خصلتی مادی دارند. استفاده از تحلیل مادیت در این مطالعات برای اشاره به خصلت‌های فیزیکی مصنوعات مختلف بود (اینگولد^۶، ۲۰۰۷؛ فوئر^۷، ۲۰۱۰، دوماره و دیگران^۸، ۲۰۰۴). در دهه‌های اخیر، به معانی نمادین و اجتماعی اشیاء، مصنوعات یا محصولات مصرفی توجه بسیار بیشتری شده است (میلر^۹، ۱۹۸۷؛ هان^{۱۰}، ۱۹۹۶؛ ۲۰۰۵؛ تیلی^{۱۱}، ۲۰۰۷). در تحلیل‌های مربوط به فرهنگ مادی، بین ابژه‌های ملموس با ابژه‌های دیگری، چون مناظر یا افراد و کنش‌های آن‌ها ارتباط برقرار می‌شود. بدین ترتیب در مطالعات کلاسیک و کهن و نیز در انسان‌شناسی، نوعی تمایل به مادیت مشهود است، تمایل به معانی زمینه‌مند در حال تغییر ابژه‌های ملموس، به شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان، به منشأشان، به فرایندهای تولید و به مناطق رسوب‌شان (تیلی، ۲۰۰۷: ۱۸). به‌طور مشخص، نوشته‌های لاتور^{۱۲} (۲۰۰۸) و اینگولد (۲۰۰۰؛ ۲۰۰۷) بر شکل‌گیری مباحثی (مثلاً در تیلی ۲۰۰۷) درباره روابط بین خصلت‌های ابژه‌های ملموس، بازنمایی‌های انسانی و روابط اجتماعی اثر گذاشت. این‌طور استدلال شد که افکار و معانی صرفاً به ابژه‌ها نسبت داده نمی‌شوند، بلکه فقط از خلال تماس با ابژه‌های ملموس شکل می‌گیرند (رنفرو^{۱۳}، ۲۰۰۱: ۱۲۷). اینگولد به لزوم اضافه کردن بدان-چگونه عملی^{۱۴} به تحلیل فرهنگ ملموس، به هنگام سروکار داشتن با دنیای ملموس (مثل قطع درختان)، اشاره

1 Contingent

2 Normal

3 Rational

4 Essential

5 Natural

6 Ingold

7 Fowler

8 DeMarrais

9 Miller

10 Hahn

11 Tilley

12 Latour

13 Renfrew

14 Practical know-how

می‌کند. وی جدایش بین دنیای ملموس و روابط اجتماعی را، به لحاظ مفهومی، زیر سؤال می‌برد؛ زیرا انسان‌ها خود بخشی از جهان ملموس و جاندار، و در تعامل دائمی-یعنی در رابطه اجتماعی- با دیگر ابژه‌ها هستند (اینگولد ۲۰۰۷: ۷). نکته‌ای حیاتی در این بحث، این پرسش است که خصلت‌های ملموس ابژه‌ها چقدر عاملیت دارند. این سؤال به پرسش‌های بیشتری دامن می‌زند، مثل اینکه اشیاء ملموس چه انتخاب‌ها و محدودیت‌هایی برای انسان به همراه می‌آورند، یا اینکه چرا فقط خصلت‌های خاصی از ابژه‌ها بر زندگی آن‌ها اثر می‌گذارد و دیگر خصلت‌ها چنین اثری ندارند (تیلی ۲۰۰۷: ۲۰).

۲) کارکردهای اساسی معطوف به وجود زیستی

بعد فرهنگی منبع‌ها، این واقعیت را از نظر دور نمی‌دارد که منبع‌ها دارای خصلت اجتماعی، می‌توانند کارکردی مهم در بقاء ارگانیسم انسانی نیز داشته باشند. اما فرضیه احتمال وقوع بر این نکته تأکید می‌کند که استفاده از منبع به شکلی قابل پیش‌بینی یا اجتناب‌ناپذیر از این کارکرد معطوف به وجود تعیین نمی‌یابد، چیزی که به‌ویژه در مطالعات مربوط به تنوع‌پذیری فرهنگی غذا و نوشیدنی برجسته می‌شد (به‌عنوان مثال دوگلاس^۱، ۱۹۸۷؛ جرموف/ویلیامز^۲، ۲۰۰۸؛ مک‌بث^۳، ۱۹۹۷). از دیگر سو، به‌ویژه در مطالعات انسان‌شناسی (لیچ^۴، ۲۰۰۳) روشن شد که هم کارکردهای ضروری برای بقاء و هم کردارهای ضروری برای بهره‌برداری، توزیع و مصرف، خصلت‌های اجتماعی قوی دارند. پس می‌توان از خوراک برای بیان سلسله‌مراتب اجتماعی، ساخت پیوندهای مربوط به خویشاوندی یا جهان‌بینی، تعیین رمزگان اخلاقی یا مبادله پیام استفاده کرد. خلاصه، می‌توان از خوراک برای ساخت «شخصیت» بهره برد (به‌عنوان مثال کارستن^۵، ۲۰۰۴). فعالیت‌های مربوط به معیشت نیز، مثل کردارهای مربوط به توزیع و مصرف، همیشه علت شکل گرفتن، تجدید یا تغییر روابط اجتماعی بین جنسیت‌ها، نسل‌ها، گروه‌های سنی یا قومی و بسیاری گروه‌های دیگر هستند. این برای رهیافت مطالعات فرهنگی بدان معناست که تناقضی بین کارکردهای معطوف به معیشت منبع‌ها و بر ساخت فرهنگی آن‌ها وجود ندارد، زیرا منبع‌ها مربوط به معیشت و کردارهای معطوف به آن‌ها، همان‌هایی هستند که معانی فرهنگی مشخصاً به آن‌ها نسبت داده می‌شود.

۳) مقایسه‌پذیری

چرخش تفسیر در مطالعات فرهنگی، بیش از سایر تغییرات این حوزه، موجب زیر سؤال رفتن روش‌ها و مقولات مقایسه شد (هاردنبرگ^۶، ۲۰۰۸؛ هولی^۷، ۱۹۸۷؛ اوسترهامل^۸، ۲۰۰۴). به نظر هولی، مهم‌ترین چیز فهم این نکته بود که موضوعات اجتماعی را نمی‌توان به‌مثابه ابژه نگریست، چون آن‌ها از خلال کنش انسانی وجود می‌یابند و به شکل جدایی‌ناپذیری به فرایند انتساب معنا وصل هستند. در نتیجه این چرخش تفسیری، همه مقولات تک‌بعدی مقایسه، که قبلاً «خداشه‌ناپذیر» پنداشته می‌شدند و برای تهیه سنخ‌شناسی‌های پیچیده از جوامع (مثلاً پروژه مرداک

1 Douglas

2 Gervov/Williams

3 Macbeth

4 Leach

5 Carsten

6 Hardenberg

7 Holy

8 Osterhammel

به نام پرونده‌های حوزه روابط انسانی) یا برای ایجاد مقایسه‌های «بین فرهنگی» کنترل شده، استفاده می‌شدند (مثلاً میس/پگل^۱، ۱۹۹۴)، زیر سؤال رفت. این مقولات بایستی با مفهوم «طبقات چندگانه»^۲ ی نیدهام^۳ (۱۹۷۵)، که مبتنی بر برداشتی آزاد از ویتگنشتاین است، جایگزین می‌شد. همچنین، مفهوم مفرد فرهنگ نیز بیش از پیش با مفهومی که تعریف کمتر سلبی داشت و تنوع، تفاوت و منازعه را به تحلیل وارد می‌کرد جایگزین شد. همان‌طور که هولی^۴ (۱۹۸۷) می‌گوید، متعاقب چرخش تفسیری، امروزه روش مقایسه در انسان‌شناسی در خدمت صورت‌بندی و روشن کردن تفاوت‌ها از طریق روبروی هم قرار دادن نمونه مثال‌هاست. لذا مقایسه‌ها عمدتاً ارزش اکتشافی دارند و به جنبه‌هایی اشاره می‌کنند که در مطالعه موارد منفرد قابل تشخیص نیست. از سوی دیگر، مقایسه‌ها در خدمت تشخیص شباهت‌های صوری هستند، مانند چرخه‌های مشابه کنش یا اصول تکرارشونده ترکیب و ساختار.

تمرکز این مقایسه‌ها، در مطالعات فرهنگی، بر چیست؟ عموماً بر پدیده‌ها و فرایندها، که برخی از آن‌ها در قالب مکان و زمان باهم پیوند می‌یابند و بقیه کاملاً مستقل از هم رخ می‌دهند. به گفته اوسترهامل^۴، «مقایسه‌های فرا فرهنگی، که ورای مرزهای فرهنگی گسترش می‌یابند، معقول و شدنی هستند به شرطی که واحدهای مقایسه از نظر تاریخی قابل تغییر و مصالحه باشند نه ثابت و قطعی (اوسترهامل، ۲۰۰۴: ۶۲).

مقایسه فرا فرهنگی فرایندها به‌ویژه با مطالعات فرهنگی مناسب دارد. در مطالعات فرهنگی فرایندهای خاص مربوط به ارتباط با منبع‌ها- مثل توسعه اجتماعی، توسعه فضایی، خلق ارزش، تضاد، مقدس‌سازی یا «نفرین منبع»- برای تشریح تفاوت‌ها و نیز تشریح تشابهات صوری باهم مقایسه می‌شوند.

۴) «امر اجتماعی» و «امر فرهنگی»

برخی رویکردهای مطالعات فرهنگی، به‌خصوص آن‌ها که تحت تأثیر پارادایم AGIL تالکوت پارسونز (پارسونز^۵، ۱۹۷۰) هستند، تمایزی آشکار بین نظام اجتماعی انسجام از یک‌سو و نظام فرهنگی معنادهی از سوی دیگر قائل می‌شوند. این رویکرد تمایل به جداسازی نظام‌مند جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی و در نتیجه استفاده از آن‌ها به‌عنوان علت یا معلول در تبیین پدیده‌های مشخص (مثلاً تغییر) دارد. در این رویکرد «امر اجتماعی»، به‌ویژه روابط اجتماعی قابل مشاهده، به‌عنوان چیزی واقعی فهم می‌شود، و در سوی دیگر «امر فرهنگی» به‌عنوان ابزاری ایدئولوژیک برای بقای نظام اجتماعی. رویکردهای کل‌نگرتر، مثل رویکردی که سالینس^۶ بنا نهاد، با این رویکرد مخالف‌اند. آن‌طور که سالینس می‌گوید: «وجود انسانی در تمام ابعادش، از جمله ابعاد اجتماعی و مادی، به شیوه‌ای نمادین شکل می‌گیرد، یعنی به شیوه‌ای فرهنگی نظم می‌یابد» (سالینس ۱۹۹۹: ۴۰۰). اصطلاح «فرهنگی اجتماعی»، آن‌گونه که SFB آن را بیان می‌کند، بیانگر همین مفروض است، یعنی این فکر که منبع‌ها نیز مثل روابط، واحدها و

1 Mace/Pagel

2 Needham

3 Holy

4 Osterhammel

5 Parsons

6 Sahlins

هویت‌های اجتماعی که تحت تأثیر استفادهٔ مشخصی از منبع‌ها هستند، سازه‌های نمادینی در نظم‌های فرهنگی محل نزاع هستند.

بر اساس این ملاحظات، تعریف عملی «فرهنگ‌ها» را می‌توان چنین بیان کرد: فرهنگ‌ها نظام‌های مورد مناقشه معنایی هستند که به شیوه‌های متنوعی آموخته می‌شوند، به اشتراک گذاشته می‌شوند، در مورد آن‌ها تبادل نظر صورت می‌گیرد، و از خلال زبان، نوشتار، متون، دانش، اشیاء، بدن‌ها، نهادها، نمادها و تنوع گسترده‌ای از کنش‌ها به شکلی تجربی بیان می‌شوند. جنبه‌های مختلف این نظام‌های معنا باهم مرتبط‌اند و به یک کل کمابیش معنادار منجر می‌شوند. این نظام‌های معنا به دنیای ملموس نسبت داده می‌شوند، اما بایستی از دوگانهٔ ملموس و ناملموس اجتناب کرد، زیرا انسان‌ها خود بخشی از دنیای ملموس هستند. این واقعیت که خصلت‌های به‌لحاظ زمینه‌ای در حال تغییر ایزه‌ها و موضوعات (از جمله منبع‌ها) بر پدیداری نظام‌های معنا و کردارهای مرتبط با آن‌ها اثر می‌گذارند بایستی همواره مدنظر باشد. فرهنگ‌ها مشروط‌اند، یعنی افکار و کردارهای مربوط به آن‌ها و شیوه‌های تغییر آن‌ها را نمی‌توان به شکلی عمومی یا طبیعی توضیح داد بلکه همگی نتیجهٔ افق‌های معنایی مشخص^۱ هستند. با فرض مشروط بودن فرهنگ، مقایسه‌های مطالعات فرهنگی از مقولات چندقطبی استفاده می‌کنند، و بر فهم تفاوت فرهنگی و نیز پژوهش در مشابهت‌های فرهنگی - مثل جریان‌های مشابه کنش یا اصول تکرار شوندهٔ ترکیب و ساختار - تمرکز می‌کنند. فرض مشروط بودن متضمن انکار اهمیت منبع‌ها برای نیازهای اساسی انسان نیست، بلکه بر این نکته تأکید می‌کند که ادراک و استفاده از منبع توسط اصول عمومی یا طبیعی تعیین نمی‌یابند. هنوز این فرض برقرار است که منبع‌ها مورد نیاز معیشت و بقای انسان، و نیز کردارهای مرتبط با آن‌ها، همان منبع‌های هستند که معنای فرهنگی به آن‌ها منتسب می‌شود. ادراک منبع‌ها و استفاده از آن‌ها به پویایی‌هایی منجر می‌شوند که به روابط، واحدها و هویت‌های اجتماعی اشاره دارند که همواره پیش‌تر به شکلی نمادین بر ساخت می‌شوند.

۴. فرهنگ منبع‌ها

توضیحات پیشین به مفروضات زیر منجر می‌شوند: نخست، منبع‌ها همواره درون نظام‌های فرهنگی معنا تعریف می‌شوند، به عبارت دیگر، منبع‌ها توسط افکار، ارزش‌ها و کردارهایی شکل می‌گیرند که به شیوه‌های متنوعی آموخته، به اشتراک گذاشته، و محل منازعه می‌شوند، و غالباً در طول زمان در معرض تغییر هستند. دوم، استفاده از منبع‌ها و به‌کارگیری، تولید، توزیع، مصرف و بازنمایی آن‌ها در هر بافتار فرهنگی شکلی خاص و یکتا دارد. سوم، منبع‌ها توسط مردمی که به لحاظ اجتماعی به هم مربوط هستند برای منافع مشخص و به لحاظ فرهنگی شکل گرفته استفاده می‌شود. چهارم، منبع‌ها بر سازمان و ترکیب زندگی اجتماعی اثر می‌گذارند. منبع‌ها ابزاری برای خلق، نگهداشت یا تغییر تعاملات اجتماعی هستند.

برای خلق اصطلاحی که همهٔ موضوعات، روابط و وابستگی‌های متقابل پیش‌گفته را در برگیرد، ما اصطلاح فرهنگ‌منبع‌ها را پیشنهاد می‌کنیم. فرهنگ‌منبع‌ها الگوهایی متشکل از شماری متغیر هستند: منبع‌ها، شیوه‌های به لحاظ اجتماعی شکل گرفتهٔ استفاده از آن‌ها (افکار، ارزش‌ها، کردارها)،

۱ مشخص اینجا به‌عنوان نقطهٔ مقابل «عام» به کار رفته است.

و روابط و نظم‌ها و هویت‌های اجتماعی. فرهنگ‌منبع‌ها ایستا نیستند، بلکه تحت تأثیر پویایی‌های فرهنگی اجتماعی خاص هستند. این پویایی‌ها جبری یا ناگزیر نیستند بلکه چندبعدی و باز هستند. این دیدگاه دو نوع پویایی متقابلاً مرتبط را مد نظر قرار می‌دهد: این که جوامع به واسطه نوع خاص استفاده‌شان از منبع‌ها تغییر می‌کنند و این که فرایندهای اجتماعی بر شیوه استفاده از منبع‌ها اثر می‌گذارند. علاقه فرهنگی و برساختی به منبع‌ها، به فرایندهای گسترش فضایی و اکتساب منبع‌های می‌انجامد که خود نظم‌ها و واحدهای اجتماعی موجود را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بازنمایی‌های نمادین منبع‌ها بر شناسایی منبع‌ها و شیوه استفاده آن‌ها تأثیر دارند، اما خودشان نیز ظرفیت تبدیل به منبع شدن را دارند.

به‌طور خلاصه، فرهنگ‌منبع‌ها را می‌توان به‌مثابه الگوهای پویا و خاصی فهم کرد که منبع‌ها مشخص، صورت‌های اجتماعی استفاده از این منبع‌ها، روابط و واحدها و هویت‌های اجتماعی را به شیوه‌های مشروط و در عین حال معنادار به هم وصل می‌کنند.

۵. مرکز پژوهش مشترک فرهنگ‌منبع‌ها SFB ۱۰۷۰

ملاحظات آنی که گفته شد اساس کار یک مرکز پژوهشی است که کار خود را پاییز ۲۰۱۳ آغاز کرده و توسط DFG (بنیاد پژوهش آلمان) بنا نهاده شده است. این مرکز گستره‌ای از علوم فرهنگی را دور هم می‌آورد، هم روی دوره‌های باستان و هم کنونی کار می‌کند، و از روش‌ها و تخصص علوم طبیعی نیز بهره می‌گیرد. روی هم رفته، پژوهشگران فعال در مرکز فرهنگ‌منبع‌های SFB ۱۰۷۰ برای رسیدن به چهار هدف اصلی همکاری می‌کنند:

- مفهوم‌سازی جدیدی از اصطلاح «منبع‌ها» از خلال رویکردی از جنس مطالعات فرهنگی.
- درک روندهای فرهنگی اجتماعی و سیاسی در زمانی.
- فهم فرایندهای گسترش فضایی و فرایندهای خلق هویت.
- توجه دقیق به ابعاد نمادین منبع‌ها.

رسیدن به این چهار هدف با همکاری نزدیک با رشته‌های مختلف باستان‌شناسی (پیشاتاریخ، قرون وسطی، علمی، کلاسیک، خاورمیانه‌ای، انجیلی)، زبان‌شناسی (کلاسیک، خاورمیانه‌ای)، تاریخی (مطالعات کلاسیک، تاریخ قرون وسطی، تاریخ اقتصاد)، علوم جغرافیایی (جغرافیای انسانی، جغرافیای فیزیکی و خاکشناسی)، و انسان‌شناسی فرهنگی. یکی از اهداف مهم این است که مفهوم مشترک فرهنگ‌منبع‌ها استفاده شود و بهبود یابد تا فهم بهتر تغییرات و تضادهای در زمانی جوامع، فرایندهای مهاجرت و گسترش، و پدیده‌های پیچیده نمادین کردن را تسهیل کند.

رشد بیشتر این مفهوم، مبتنی بر کار محققان گستره وسیعی از دانش‌های دانشگاهی است تا ارتباطی عام با مطالعات فرهنگی را تضمین کنند. این مفهوم باید با تنوعات فرهنگی تطبیق پیدا کند، اما هم‌زمان باید آن قدر هم دقیق باشد که تعاریف و دسته‌بندی‌های روشن را امکان‌پذیر سازد. در بلندمدت، این مفهوم به شناسایی و گردآوری موضوعات بین‌رشته‌ای جدید کمک می‌کند. مفهوم منبع‌ها به همراه فرضیات، رویکردها، الگوها و اهداف مرتبط، برای تسهیل فهم معنادار فرایندهای مرتبطی که در زمان‌های تاریخی مختلف رخ می‌دهند، طراحی شده است. به‌طور مشخص، درک بهتر روابط متقابل بین منبع‌ها و پدیداری، حفظ و انتقال نظم‌های مختلف سیاسی یا عمومی در طول زمان‌های طولانی‌تر در نقطه تمرکز توجه ماست. این مفهوم، با اشاره ویژه به پرسش‌های

منبع‌محور، به فهم گستره‌ای از فرایندهای حرکت، گسترش و تخصیص فضایی مثل مهاجرت یا استعمار کمک می‌کند.

یک رویکرد علمی برای رسیدن به این اهداف باید:

۱- هم منبع‌ها محیط‌های طبیعی و هم منبع‌ها محیط‌های فرهنگی را بشناسد.

۲- شیوه‌های متفاوت مبادله منبع‌ها ملموس و ناملموس را لحاظ کند.

۳- ظرفیت‌ها و نیز محدودیت‌های مکان‌های مختلف را تحلیل کند.

این مفهوم، برای فهم ابعاد نمادین منبع‌ها، باید چندبعدی بودن نظام‌های فرهنگی معنا را مدنظر قرار دهد (مثلاً کرتزر^۱، ۱۹۸۸). این فرایند شامل موارد زیر خواهد بود: تراکم، وقتی منبع‌ها منفرد هم‌زمان چندمعنای دارای اثر متقابل را در خود دارند؛ چندمنظورگی، مثلاً وقتی در یک جامعه منبع‌ها به شیوه‌های گوناگون تفسیر می‌شوند؛ و ابهام، که ممکن است به‌رغم آن‌که معنای منبع‌ها متفاوت است به شیوه‌های سیاسی برای رسیدن به اجماع استفاده شود.

مرکز پژوهش فرهنگ‌منبع‌های SFB ۱۰۷۰ با این ملاحظات در مباحث جاری مربوط به منبع‌ها در محیط‌های عمومی و دانشگاهی شرکت می‌کند و چشم‌اندازها و بینش‌های جدیدی ایجاد می‌کند.

فهرست کتاب‌شناسی

- *Bachmann-Medick 2006*: D.Bachmann-Medick, Cultural Turns.Neuorientierungen in den Kulturwissenschaften (Hamburg 2006).
- *Barnard/Spencers 1996*: A.Barnard/J.Spencers, Encyclopedia of Social and Cultural Anthropology (London 1996).
- *Barsch/Bürger 1996*: H.Barsch/K.Bürger, Naturreourcen der Erde und ihre Nutzung (Gotha 1996).
- *Bendix et al. 2007*: R.Bendix/D.Hemme/M.Tauschek, Vorwort.In: R.Bendix/D.Hemme/M.Tauschek (eds.), Prädikat Heritage.Wertschöpfungen aus kulturellen Ressourcen (Berlin 2007) 7-17.
- *Beer 2012*: B.Beer, Kultur und Ethnizität.In: B.Beer/H.Fischer (eds.), Ethnologie.Einführung und Überblick (Berlin 2012) 53-74.
- *Bernbeck 1997*: R.Bernbeck, Theorien in der Archäologie.UTB 1964 (Tübingen 1997).
- *Bourdieu/Waquant 1992*: P. Bourdieu/L. J. D. Waquant, an Invitation to Reflexive Sociology (Chicago 1992).
- *Brather 2001*: S.Brather, Kulturgruppe und Kulturkreis.In: H.Beck/D.Geuenich/H.Steuer (eds.), Reallexikon der Germanischen Altertumskunde 17, 2001, 442-452.
- *Carsten, 2004*: J.Carsten, After Kinship (Cambridge 2004).
- *DeMarrais et al. 2004*: E.DeMarrais/C.Gosden/C.Renfrew (eds.), Rethinking Materiality.The Engagement of Mind with the Material World (Cambridge 2004).
- *Douglas 1987*: M.Douglas (eds.), Constructive Drinking.Perspectives on Drink from Anthropology (Cambridge 1987).
- *Edgar/Sedgwick 2002*: A.Edgar/P.Sedgwick, Cultural Theory.The Key Concepts (London 2002).
- *Fowler 2010*: C.Fowler, From Identity and Material Culture to Personhood and Materiality.In: D.Hicks/M.Beaudry (eds.), The Oxford Handbook of Material Culture Studies (Oxford 2010) 352-385.
- *Fröhlich 2000*: S. Fröhlich (ed.), Kultur. Ein Interdisziplinäres Kolloquium zur Begrifflichkeit. Halle (Saale), 18.-21.Februar 1999 (Halle 2000).
- *Geertz 1973*: C.Geertz, the Interpretation of Cultures.Selected Essays (New York 1973).
- *Germov/Williams 2008*: J.Germov/L.Williams, a Sociology of Food & Nutrition.The Social Appetite (Oxford 2008).
- *Giddens 1984*: A.Giddens, the Constitution of Society.Outline of the Theory of Structuration (Oxford 1984).
- *Greenblatt 2002*: E.Greenblatt, Work/Life Balance.Wisdom or Whining.Organizational Dynamics 31.2, 2002, 177-193.
- *Greene/Moore 2010*: K.Greene/T.Moore, Archaeology.An Introduction (London 2010).
- *Gudeman 2001*: S.Gudeman, the Anthropology of Economy.Community, Market and Culture (Oxford 2001).
- *Gudeman 2005*: S.Gudeman, Community and Economy.Economy's Base.In: J.Carrier (ed.), A Handbook of Economic Anthropology (Cheltenham 2005) 94-106.
- *Gudeman 2012*: S.Gudeman, The Persuasions of Economics.In: S.Gudeman (ed.), Economic Persuasions (New York 2012) 62-80.
- *Hahn 1996*: H.P.Hahn, Materielle Kultur und Ethnoarchäologie.Zur Dokumentation materieller Kultur anhand von Untersuchungen in Nord-Togo.Ethnographisch-Archäologische Zeitschrift 38, 1996, 459-478.
- *Hahn 2005*: H.P.Hahn, Materielle Kultur.Eine Einführung (Berlin 2005).
- *Haller 2005*: D.Haller, Dtv-Atlas.Ethnologie (München 2005).
- *Hammel 2007*: L.Hammel, Der Kulturbegriff im wissenschaftlichen Diskurs und seine Bedeutung für die Musikpädagogik.Versuch eines Literaturberichts.Zeitschrift für kritische Musikpädagogik, 2007, 1-27, <<http://home.arcor.de/zfkm/07-hammel1.pdf>> (last access 29.05.2016).
- *Hardenberg 2008*: R.Hardenberg, Die Moso (China) im interkulturellen Vergleich.Grenzen und Möglichkeiten des komparativen Ansatzes in der Ethnologie.Paideuma.Mitteilungen zur Kulturkunde 54, 2008, 109-127.
- *Hertler/Karl 2006*: C.Hertler/S.Karl, Ressourcen, Ressourcennutzung, Konkurrenz und die Folgen - Ressourcenkonzepte in der Biologie.In: D.Hummel/C.Hertler/C.Janowicz/A.Lux/S.Niemann (eds.), Ressourcen und Bevölkerungsdynamiken - Ausgewählte Konzepte und sozial-ökologische Perspek-

- tiven.Demons working papers 6 (Frankfurt am Main 2006) 21–44, last updated 2006, <http://www.demons-project.de/material/demons_wp6.pdf#page=9> (last access 29.05.2016).
- *Holy 1987*: L.Holy, Introduction.Description, Generalization and Comparison.Two Paradigms.In: L.Holy (ed.), Comparative Anthropology (Oxford 1987) 1–21.
 - *Ingold 2000*: T.Ingold, the Perception of the Environment.Essays on Livelihood, Dwelling and Skill (London 2000).
 - *Ingold 2007*: T.Ingold, Materials against Materiality.Archaeological Dialogues 14.1, 2007, 1–16.
 - *Jaeger/Liebsch 2004*: F.Jaeger/B.Liebsch (eds.), Handbuch der Kulturwissenschaften, I.Grundlagen und Schlüsselbegriffe; II.Paradigmen und Disziplinen, III.Themen und Tendenzen (Stuttgart 2004).
 - *Kertzer 1988*: D.Kertzer, Ritual, Politics and Power (New Haven 1988).
 - *Latour 2008*: B.Latour.Wir sind nie modern gewesen.Versuch einer symmetrischen Anthropologie (Frankfurt am Main 2008 [1991]).
 - *Leach 2003*: J.Leach, Creative Land.Place and Procreation on the Rai Coast of Papua New Guinea (Oxford 2003).
 - *Macbeth 1997*: H.Macbeth, Food Preferences and Taste.Continuity and Change (Oxford 1997).
 - *Mace/Pagel 1994*: R.Mace/M.Pagel, the Comparative Method in Anthropology.Current Anthropology 35.5, 1994, 549–557.
 - *Miller 1987*: D.Miller, Material Culture and Mass Consumption (New York 1987).
 - *Mohldaschl 2007*: M.Mohldaschl (ed.), Nachhaltigkeit von Unternehmensführung und Arbeit, I.Immaterielle Ressourcen.Arbeit, Innovation und Nachhaltigkeit 3 (München 2007).
 - *Müller-Christ 2011*: G.Müller-Christ, Sustainable Management.Coping with the Dilemmas of Resource- Oriented Management (Heidelberg 2011).
 - *Needham 1975*: R. Needham, Polythetic Classification. Convergences and Consequences. Man 10.3, 1975, 349–369.
 - *Niemann 2006*: S.Niemann, Kontext und Relativität von ‚Ressourcen‘.In: D.Hummel/C.Hertler/A.Lux/S.Niemann/C.Janowicz (eds) , Ressourcen und Bevölkerungsdynamiken.Ausgewählte Konzepte und sozial-ökologische Perspektiven (Frankfurt am Main 2006), 7–19.
 - *Osterhammel 2004*: J.Osterhammel, Die Vielfalt der Kulturen und die Methoden des Kulturvergleichs.In: F.Jaeger/B.Liebsch (eds.), Handbuch der Kulturwissenschaften, II.Paradigmen und Disziplinen (Stuttgart 2004) 50–65.
 - *Parsons 1970*: T.Parsons, the Social System (London 1970).
 - *Preissing 2009*: S.Preissing, Tauschen – Schenken – Geld? Ökonomische und gesellschaftliche Gegenentwürfe (Berlin 2009).
 - *Reckwitz 2004*: A.Reckwitz, Die Kontingenzperspektive der ‚Kultur‘.Kulturbegriffe, Kulturtheorien und das kulturwissenschaftliche Forschungsprogramm.In: F.Jaeger/B.Liebsch (eds.), Handbuch der Kulturwissenschaften, III.Themen und Tendenzen (Stuttgart 2004) 1–20.
 - *Renfrew 2001*: C.Renfrew, Symbol before Concept.Material Engagement and the Early Development of Society.In: I.Hodder (ed.), Archaeological Theory Today (Cambridge 2001) 122–140.
 - *Sahlins 1999*: M.Sahlins, Two or Three Things That I Know about Culture.Journal of the Royal Anthropological Institute 5.3, 1999, 399–421.
 - *Schlee 2006*: G.Schlee, Wie Feindbilder entstehen.Eine Theorie religiöser und ethnischer Konflikte (München 2006).
 - *Sinclair 1995*: J.Sinclair, Collins English Dictionary (London 1995).
 - *Storberg 2002*: J.Storberg, The Evolution of Capital Theory.A Critique of a Theory of Social Capital and Implications for HRD.Human Resource Development Review 1.4, 2002, 468–499.
 - *Tilley 2007*: C.Tilley, Materiality in Materials.Archaeological Dialogues 14, 2007, 16–20.
 - *Wacker/Blank 1999*: H.Wacker/J.E.Blank, Ressourcenökonomik, II.Einführung in die Theorie erschöpfbarer natürlicher Ressourcen (München 1999).